

باز شناسی یک سفسط □ مصطلح و رایج بیشتر از سوی دین باوران

پایا راستگونیا



حتماً برای بسیاری از شما نیز پیش آمده است که هنگامی که با افرادی که معتقد به عقیده و باوری خاص هستند منجمله دین باوران وارد مجادله و محاجه بر سر موضوعی می شوید و اعتراض و انتقاداتی را با توجه به مستندات موجود در مورد باورهایشان مثلاً در مواد و منابع دینی برشمرده و بیان می دارید ، هنگامی که کار به برخی از موارد اساسی می رسد و ایشان خود را در تنگ نا و مضیقه می یابند و کار بحث و مناظره بالا می گیرد.

با پاسخی بدین مضمون روبرو می شوید : به عقاید دیگران احترام بگذارید، این جمله البته گویا اصلی کلی است که اکنون تبدیل به یک کلیشه رایج گشته است و ظاهر نسبتاً منطقی آن که چندان نیز آنرا مورد مذاقه قرار نداده ایم در بسیاری از موارد ما را وادار می سازد که زبان به کام گیریم و دم فروبندیم و از ادام □ انتقاد و اعتراض خویش انصراف جوییم.

اما آیا این کلیشه به مثابه یک سلاح می تواند، سکوت ما را به راستی توجیه کند ؟ آیا این یک اصل انکار ناپذیر منطقی و عقلایی است یا اینکه می توان رد آن به اصطلاح رگه هایی از مغلظه و سفسطه و بهره برداری از آن را، در جهت مسکوت گذاشتن و تعطیلی مباحث و مناظره ها و مجادلات، باز شناخت .

آیا به واقع باید به عقاید دیگران با هر شرایط و وضعیت و مواد و درون مایه ای احترام گذاشت، بدین معنی که باید دم فرو بست و به اصطلاح عام چیزی نگفت ؟ سؤال اساسی تری که باید در راستای تشخیص ریشه ای تر بحث عنوان نمود این است که مراد از احترام چیست ؟ آیا احترام به یک عقیده، اگر نگوییم به معنی تأیید ضمنی یک عقیده است، بدین معنی است که ما اجازه نداریم که یک عقیده را مورد انتقاد و اعتراض و تدقیق و شناخت محتوای احتمالاً نا درست و ناصواب درونمایه ای قرار دهیم ، حتی چنانچه عقایدی در آمیخته با لاطائلات و اباطیل خرافی و بعضاً مواضع ضد انسانی، خطرناک و دهشتناک باشند ؟ آیا به واقع اصطلاحی همچون احترام که از ویژگی

اقبال و پسند همگانی برخوردار بوده در این عرصه به مثابه یک حربه در جهت وادار نمودن ما به سکوت در برابر بسیاری از اباطیل نیست؟ در واقع سؤاستفاده از یک اصطلاح مقبول دارای وجاهت فرهنگی و مدنی، در جهت تأیید ضمنی و به عبارت درست تر خاموشی در برابر بسیاری از عقاید و باورهایی با مواد و محتواهایی بعضاً به شدت نادرست.

با قبول فرضی این حکم یا در اصطلاح منطقی قضیه به معنای یک اصل عام و معقول که گویا نزد بسیاری، می باید مورد پذیرش و رعایت همگان قرار گیرد، اکنون می توان فرض یا فرض هایی را مطرح ساخت؟ آیا چنانچه فردی یا گروهی یا جمعی و فرقه ای عقایدی داشته باشند که آشکارا و بی شک ضد ارزش های انسانی باشند، آنگاه باید در محاجه و مباحثه با آنها در جهت محکوم ساختن عقاید ایشان و یا حداقل در انتقادات و اعتراضات لازم و ضروری علیه آنها در عرصه بحث و نظر، بر مبنا و به بهانه این اصل به ظاهر دارای وجاهت، سکوت کرد؟ به عنوان نمونه اگر کسی دارای عقاید نژاد پرستانه و باورهایی از این دست بود؟ یا به نابرابری جنسی معتقد بود؟ و یا به تبعیض عقیدتی و ارجحیت نه تنها باور خویش، بدون اینکه به محکی منطقی سنجیده شده باشد، بلکه حتی به ارجحیت خویش به جهت دارا بودن آن باور، باورداشت؟ اگر کسی معتقد به سنگسار و قطع دست و پا و قتل کافر و مرتد و ... بود؟ چنانچه می بینیم حتی در بسیاری از کشورها که دارای بیشترین حد از آزادی های مدنی و اجتماعی در زمین ابراز عقاید هستند نیز ابراز عقایدی ناظر بر نژاد پرستی جرم محسوب می گردد. شاید بتوان به بهانه احترام به عقاید ایشان (در ادامه) بر خواهیم شمرد که نه بر مبنای چنین حکمی، که به دلیل (و معیاری دیگر) آنها را در ابراز عقاید و آمالشان که می تواند به راستی عواقب مخاطره آمیز و وخیمی را در روابط و مناسبات انسانی و اجتماعی در پی داشته باشد آزاد دانست و اما آیا می توان با توجه به این حکم حتی با آنها وارد محاجه و مناظره و انتقاد از افکار و معتقداتشان نشد؟

همانگونه که در برخی از نمونه های فوق نیز آمد، در مورد بسیاری از عقاید دینی و مذهبی، اگر دقت نمایم وضع می تواند در بسیاری از مواقع به همین صورت باشد، یعنی ما می توانیم رگه هایی از تبعیضات و تضییقات شدیداً غیر انسانی را در بسیاری از آموزه ها، احکام و موضع گیری های دین باز شناسیم، چیزی که بر آیند طبیعی آن را در حاکمیت اسلامی کنونی در ایران به وضوح شاهدیم و در فصاحت و

قبح بسیاری از این باورها، جایی برای شک و انکار آن هم در برخورد با این شواهد و برآیندهای عملی برای ما باقی نمانده است. بسیاری از دستورات و احکام و تراوشات متوحشانه را در آموزه های دینی می یابیم که در سایه حاکمیت دینی به هیأت و شمایل قوانین و قواعد رسمی در آمده و بدین شکل ریشه های قبیح و فاجعه آفرین خود را، دو صد چندان بیش از پیش از این دور [تاریخی به ما باز شناسانده اند. و اکنون که در سایه [این ادراک ها ، که زبان ها به انتقاد به جا و به حق باز شده است ، شاهدیم که معتقدان به این عقاید فاجعه بار و مصیبت زا از حربه هایی برای انحراف و به خاموشی کشاندن مخالفان استفاده می کنند که از آن جمله است سعی در ترویج این حکم بازدارند [به ظاهر معقول با این مضمون که « به عقاید دیگران احترام بگذارید » که گویا به عنوان یک اصل منطقی و در واقع به عنوان سفسطه ای کارا مورد استفاد [یا سؤاستفاد [فراوان قرار می گیرد .

به راستی چرا و چگونه می توان و باید عقایدی را که آشکارا محتوی توهین به انسانیت ، مدنیت و ارزش های مسلم انسانی هستند محترم شمرد و در برابر حاملین آنها به بهانه [احترام به عقایدشان زبان در کام گرفت .

در روشنگری این موضع سفسطه آمیز می توان این پرسش را مطرح ساخت : آیا می توانیم باورها و عقاید را نیز در شمول حاملین آنها (که به واقع در دو مقوله و موضوع جداگانه اند) قرار دهیم ؟ یعنی می توانیم همچون انسان ها ، برای آنها نیز هویت های اخلاقی قائل باشیم ؟ چرا که احترام یک مفهوم اخلاقی و مندرج در مباحث اخلاقی است ، اخلاق نیز مقوله ای است که در رابطه با انسان مطرح بوده و هویت و هستی خویش را تنها در رابطه با این موجود می یابد ، حال آیا می توان علاوه بر موجودی به نام انسان ، باورها و عقاید او را نیز هویت انسانی و از این رو اخلاقی بخشید ؟ و بدین واسطه حکمی را که در مورد انسان هویت و ارزش می یابد در رابطه با عقاید او نیز به کار گرفت ؟ با در نظر گرفتن ارزش های انسانی ، انسان فی نفسه ، سوای عقاید و افکار و ویژگی و مشخصات ظاهری و باطنی ، واجد احترام و ارزش تواند بود و هست . آیا در رابطه با عقاید او نیز ، سوای موضوع و محتوای این عقاید ، وضع به همین منوال است ؟ به نظر نمی رسد که بتوانیم و به واقع و بنا بر منطق نیز نباید و نمی توانیم چنین تعمیمی و چنین حکمی را بپذیریم ، باید با دقت این دو موضوع را از یکدیگر تفکیک نماییم ؟ ما نمی توانیم حکمی اخلاقی را

در ارتباط با انسان که فقط به واسطه هویت و هستی خاص او ارزش و اصالت و مقبولیت می یابد ، با تعمیمی ناصواب در مورد هویت و هستی دیگری از نوعی دیگر به کار برده و از آن یکی بدین یک تسری دهیم . عقاید و باورها می توانند با توجه به محتوی و موضوع خویش درست یا نادرست ، علمی یا غیر علمی ، مفید یا مضر ، خرافی یا حقیقی و ... باشند . در رویارویی و برخورد با این باورها و معتقدات جایی برای محاجه و ادله اخلاقی نیست . نمی توانیم برای باورها معیارهای اخلاقی را مطرح سازیم، همانطور که نمی توانیم برای باورها و عقاید به صرف باور و عقیده بودن معیارهای مثلاً هنری به کار بریم ، مثلاً بگوییم که این عقیده زیبا یا آن عقیده نازیباست و اگر هم گاهی ما در مباحث و متون و از سوی کسانی شاهد چنین قضاوت ها و به کار بردن چنین مفاهیم و قضایایی هستیم، بیشتر باید آن را ناشی از ذوق ادبی و هنری و نه به عنوان حکمی که دارای صلابت و مبنای منطقی است قلمداد نماییم .

بنابراین ما در رویارویی با عقاید ، سوای حاملین این عقاید که همانا انسان ها هستند ، به معیاری بایسته و شایسته همین حوزه نیاز مندیم و آن عبارت خواهد بود از معیار درست و نادرست ، حق و ناحق . یعنی ببینیم، بجویم و بگوییم که عقیده ای درست است یا نادرست، حقیقی است یا غیر حقیقی، منطقی است یا غیر منطقی، هر چند هم که در مورد پاره ای از باورها بسیار صعب و مشکل و شاید ناممکن و محال باشد که به پاسخی قطعی و جامع و مانع با توجه بدین معیار دست یابیم، و حتی اگر هرگز دست نیابیم.

اساس مغلطه در این حکم یعنی حکم اکنون بسیارشایع «به عقاید(دیگران یا همدیگر) احترام بگذارید (یا بگذاریم)» ناشی از خلط مبحث و به نحو ریشه ای تر خلط هویت نا باز سنجیده ای (بین هویت انسان و ماهیت عقاید و افکارش) است که غالباً در بسیاری از بحث ها و مناظرات فکری و بیانی و قلمی مورد غفلت و سهو قرار می گیرد و این غفلت در بسیار مواقع حربه ای را در دست رقیب در مضیقه قرار گرفته ، با عقاید باطل ، ناحق و بعضاً خطرناک و فاجعه آفرینش در راستای منحرف و به خاموشی و سکوت کشاندن بحث قرار می دهد .

نکته ای ضروری که در تکمیل این مبحث و در ارتباط با محاجه و مناظره افکار ، نظرات ، عقاید و باورها باید بدان اشاره نمود اینکه ما می باید در این رویارویی ها ، قاعده ای را با توجه به ماهیت و معیارهای مطرح در رابطه با همین مباحث یعنی افکار ،

باورها و عقاید مورد توجه و امعان نظر قرار دهیم و قاعده این است که با توجه به مقولـه حق و باطل و صواب و ناصواب در این زمینه ها ، ما از یک حق یا حقوقی دفاع نموده و همواره آن یا آنها را لحاظ نموده و به عنوان یک اصل یا اصولی مورد قبول و پذیرش قرار دهیم : حق انکار ناپذیر ابراز و بیان عقاید ، افکار و باورها و به تبع آن حق انتقاد ، اعتراض به این باورها را تا به هر درجه ای در میدان بحث و نظر و بیان و اظهار شفاهی و قلمی ، و در صورت توانایی و قدرت منطقی و عقلی ، حق ابطال باورها و عقاید ناصواب را . صد البته در این زمینه کسی را نباید به هیچ عنوان پروای ناصواب اخلاقی که ناشی از سفسطه و خلط ماهیت ها بیش نیست باشد ، نباید حقایق را در سایه سفسطه هایی از این دست مثلاً با صوری به ظاهر موجه چون احترام گذاردن به عقاید دیگران پنهان ساخته و نخواهیم که سره از ناسره باز شناخته شود .

۲۰۱۲\۲\۱